

پاسخهای آقای بنی صدر به پرسشهای مجله آرش : اصول راهنمای جنبش همگانی

آقای پرویز قلیچ خانی گرامی

با سلام .

در پاسخ به پرسشهای شما، عرض می کنم :

با مقدمه شما - « امروز در غیاب جنبش طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی مردم ایران ، برخی از افراد یا نیروهای سیاسی ، جهت مقابله با رژیم جمهوری اسلامی ، بر تجربه مصدق به عنوان الگو تکیه می کنند » - موافق نیستم . زیرا بدیل را نمی توان در اتحاد چند گروه ناچیز کرد :

* بدیل اندیشه راهنما و هدف میباشد که وجود دارد : بیان آزادی بر اصولی که نهضت های ایرانی از آنها پیروی کرده اند، وجود دارد . اگر به این واقعیت توجه کنیم که بینای قدرت و تمایلهای زور پرست بی اعتبار شده اند و در هر سه گرایش زورپرست ، شاهد فروکاستن جریانهای سیاسی به فرقه هائی هستیم که برای حفظ اعضای رنگ شده خویش نیز ناگزیرند حصارى از ترس ها و سانسورها بسازند و به هر حيله آنها را در دنیای مجازی که برایشان ساخته اند ، نگاه دارند، بدیل آزادی را بسی توانا تر از هر زمان می یابیم .

* بدیل ، مردم کشور هستند که هم باید آزادی را انتخاب کنند و هم یکایک حقوق خویش را به عمل درآورند و هم بمثابة جامعه ملی بر حقوق ملی خویش عارف شوند و این حقوق را در باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی - سیاسی خود بکار گیرند و هم اعتماد به نفس پیدا کنند و خویش را به زندگی در مردم سالاری توانا ببینند . هرگاه روشنفکران موافقت و مخالفت های تعصب آمیز و به ندرت غیر تعصب آمیز را رها کنند و کار خویش را مبارزه با ابهام ها و بیرون کشیدن واقعیت ها و حق ، از پوشش های دروغ و مجاز بگردانند و به روشن و شفاف کردن اندیشه ها و شفاف کردن اطلاعات و جریان دادن اندیشه ها و اطلاع ها پردازند ، تا آنها ، همانگونه که هستند، در اختیار مردم قرار گیرند، بدیل اول که مردم هستند، با آگاهی شفاف بر حقوق انسان و حقوق ملی و توانا و آماده برای زندگی در جامعه ای باز ، وجود قطعی پیدا می کند . کارهایی که در این قلمرو انجام گرفته اند ، نتایج سخت درخور توجه بیار آورده اند و می باید ادامه پیدا کنند .

* در « بدیل طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی » ، آزادی و عدالت اجتماعی هم عرض نیستند . آزادی چون علم، هدفی است که خود روش خویش است . اما هدفی به اسم عدالت به تصور نیز نمی آید . عدالت میزان است . برای مثال، برای این که بدانیم ما آزادی را روش کرده ایم، میزانی لازم است تا اندازه انطباق پندار و گفتار و کردار ما را با آزادی معین کند . در اینجا، محتوای میزان ما، آزادی است . چنانکه هرگاه علم را هدف و روش کنیم، ترازوی عدل ما علم می شود . در امتحان نیز آموخته های ما را با علم می سنجند . و باز برای این که بدانیم ما چه اندازه به حقوق خویش عمل می کنیم، میزان ضرور است و این میزان عدالت، حقوق انسان هستند . و هرگاه مراد شما از عدالت اجتماعی، برابری (= تعریف عدالت به برابری) باشد، میزان عدل ، تعریف شما از برابری می شود . و هرگاه تعریف های موجود از عدالت را کافی نیابید و برای مثال ، عدالت را تمیز هر آنچه از خود هستی طبیعی دارد از آنچه از خود هستی ندارد و قدرت (= زور) و فرآورده های زور (ستمها) هستند، باز عدالت میزان و خط تمیز با هستی از بی هستی می شود .

بدین قرار، از خوش اقبالی ، عدالت میزانی است که همه روز، در سنجش پندار و گفتار و کردار خویش باید بکار بریم . هرگاه وزنه هائی که در این ترازو بکار می بریم، تعریف روشن و دقیق نداشته باشند، میزان کارائی بایسته را پیدا نمی کند . اگر عدالت را تمیز بود از نبود (= فرآورده های زور) تعریف کنیم ، ترازوی دقیقی را یافته ایم که کار سنجش را آسان و شفاف و دقیق می کند .

از فریبه های بزرگ همه دورانها و از رایج ترین آنها ، یکی میزان را هدف کردن و ترازوی سنجش اعمال انسان و گروه های انسانی را از میان برداشتن است . در انقلاب ایران نیز چون عدالتی که باید میزان باشد ، هدف شد، از میان برخاست و به آینده های دور دست واگذاشته شد و راه برای بازسازی استبداد آماده گشت . برای آنکه از وسعت و شدت فریب نیک آگاه شویم، یادآور می شود که مسلمانان، از دیرباز، اصل عدالت بمثابة میزان را از یاد برده اند و در ذهن آنها عدالت هدفی گشته است که تحقق آن موکول به قیام مهدی موعود است . از جنبش های ایرانی نیز که در قرن بیستم روی دادند، یکی را نیز نمی یابید که عدالت را میزان شناخته و از آغاز، پندار و گفتار و رفتار خویش را بدان سنجیده باشد . این فریب از آن رو ممکن گشته است که در جنبشها، قدرت هدف شده است و بدیهی است میزان شدن عدالت، قدرت طلبی را ناممکن می کند .

بدین قرار، نه بدیل که جریان اندیشه ها است که وجود ندارد . وگرنه ، وجدان جمعی بر تعریف های شفاف اصولی چون استقلال و آزادی و رشد و عدالت می باید بوجود آمده باشد . تعریف های شفاف یعنی تعریف هایی که با یکدیگر تعارض نداشته و ناقض یکدیگر نباشند و کاربردها شان همگانی و قابل سنجش به میزان عدالت باشند . برای مثال، عدالت اجتماعی میزانی بگردد که با آن ، از آغاز، بتوان در هر چهار بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، تغییرها را سنجید ، بتوان از انحراف پیشگیری کرد، بتوان تدابیری سنجید و تغییرهایی که بعمل می آیند را تجربی یعنی اصلاح پذیر گرداند و ، به میزان عدالت ، اصلاح کرد .

هرگاه این میزان در همگرایی آنها بکار رود که خویش را جانبدار آزادی می دانند ، دیگر مشکل نیست حساب جویندگان قدرت و وابسته به قدرت (ایرانی و انیرانی) را از حساب کسانی که در پندار و گفتار و کردار، مستقلند و آزادی می جویند، جدا و ، بدین کار، این جزء از اجزای بدیل را هم ، متحقق گرداند .

پس از این یادآوری، در پاسخ به پرسشهای شما عرض می‌کنم. در ۷ پرسش شما، تنها آخری می‌تواند به اصل استقلال ربط داشته باشد. جای پرسشهایی که به رشد ربط داشته باشند، رشدی که قوام مردم سالاری بدانست، خالی است. هرچند پرسشهایی که به آزادی ربط پیدا می‌کنند، به رشد نیز مربوط می‌شوند.

اما آزادی و استقلال از یکدیگر جدائی ناپذیرند و این دو را هم از رشد نمی‌توان جدا کرد و هرگاه بر میزان داد و وداد، این اصول را تعریف و هدف و روش کنیم، تصویری از سیر تکاملی اندیشه راهنمای جنبشهای همگانی ایرانیان، در اصول راهنما، یافته ایم. پاسخهای خود را، با توجه به این سیر، عرض می‌کنم:

۱- می‌نویسید و می‌پرسید: آیا به نظر شما استراتژی حکومت دکتر مصدق و به صورتی عام تر، استراتژی «نهضت ملی»، می‌تواند الگویی برای جنبشهای دموکراسی خواهی امروز ایران باشد؟ پاسخ عرض می‌کنم: آری و جز این نمی‌تواند باشد. زیرا

۱/۱- استقلال و آزادی و رشد اصول راهنمای مردم سالاری هستند. از دید این جانب، مردم سالاری گرفتار فساد می‌شود، هرگاه عدالت اجتماعی بمثابه میزان، در کار نیاید. زیرا، به تدریج، قدرت جانشین آزادی می‌شود و هدف هر فرد دستیابی به شکلی از اشکال قدرت (مقام و پول و...) می‌گردد و کار به جایی می‌رسد که امثال «بوش» و «برلوس کینی» زمامدار می‌گردند.

۱/۲- مشارکت مردم در رهبری خویش، مستقیم یا از راه انتخاب و یا تلفیقی از دو بقصد گذار به مشارکت همگان در رهبری، رکنی از ارکان مردم سالاری است. اما این مشارکت نیاز به آن دارد که اصول بالا، راهنمای پندارها و گفتارها و کردارها بگردند و میزان عدالت، انحراف از آن را بدست دهد.

۱/۳- تکنیک ناپذیر دانستن این اصول و تهیه برنامه ای که ترجمان این اصول باشند و به مدد میزان عدالت اجتماعی، از انطباق برنامه با اصول، اطمینان همگانی حاصل شود و همگان را به شرکت در اجرای برنامه توانا سازد، بیش از همه، بکار ایران امروز می‌آید.

از راه مثال، یادآور می‌شوم: در روابط سلطه گر- زیر سلطه، دولت ایران که استبدادی می‌بود و خود را مالک کشور و مردم می‌شمرد، بتدریج، خارجی می‌گشت و امروز، دولت ایران بیشتر از هر زمان دیگر، در بودجه خود، در دیوان سالاری خود، در نیروهای مسلح خود و در ایدئولوژی واقعی خود خارجی گشته (= نماینده قطب مسلط در جامعه ایران و عامل انتقال نیروهای محرکه به قطب مسلط و تخریب نیروهایی که نمی‌تواند صادر کند) و بزرگ ترین مانع رشد ایران، آنهم در مناسب ترین فرصتهای تاریخی شده است.

از دوران قائم مقام فراهانی تا دوران مرجع انقلاب ایران، جنبشهایی که بر اصول استقلال و آزادی و رشد برخاسته اند، تغییر رابطه دولت با ملت و به تابعیت ملت درآوردن دولت - که بدون این انقلاب، مردم سالاری تحقق نمی‌یابد - یعنی تغییر رابطه دولت با قطبهای جهانی مسلط را هدف کرده و بدان پرداخته اند. شگفتا! این مهمترین مسئله ایران در طول تاریخ، این واقعیت که ایرانیان دولت را همواره بیگانه می‌دانسته اند و پیش و پس از اسلام در پی دولتی بوده اند و هنوز هستند که «مال مردم» باشد، کمترین توجه گروههای سیاسی را به خود جلب نمی‌کند! و این گروهها غافل هستند که این بی توجهی، بنا بر میزانی که عدالت است، گویای بی اعتنائی کامل آنها به استقلال و آزادی و، بنا بر این، به مردم سالاری است. بیانگر ششادنگ مجذوب قدرت شدن آنها است.

۲- می‌نویسید و می‌پرسید: مصدق عملاً به مخالفت با نظام سلطنتی برخاست. در حالی که امروز جمهوریخواهی یک واقعیت روشن و حتی تثبیت شده در جنبش آزادی خواهی مردم ایران است. در این باره چه نظر دارید؟ آیا تأکید بر جمهوری مهم است یا نه؟ در پاسخ عرض می‌کنم:

۲/۱- قول شما در باره عمل مصدق، تمام واقعیت را در بر نمی‌گیرد. همانطور که در پاسخ به پرسش اول شما خاطر نشان کردم، در انتقال حاکمیت به مردم که جوهر جمهوریت را تشکیل می‌دهد، قدم بس بزرگ را مصدق برداشت. اگر نه، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چرا روی داد؟ گرچه جمهوریت خواهی امروز یک واقعیت است اما ولایت جمهور مردم هنوز تحقق نپذیرفته است. بنا بر این، استقرار این ولایت (= حاکمیت بر میزان داد و وداد)، هنوز در دستور کار هر جمهوریخواهی است.

۲/۲- جمهوریت خواهی در شکل دولت خلاصه نمی‌شود. زیرا، جمهوریت را در بر می‌گیرد: الف - حق برابر مردم کشور بر اداره کشور و رهبری جامعه ملی و ب - داخلی شدن و تابع ملت گشتن دولت و ج - مردم سالار شدن دیوان سالاری و قشون و د - حقوق مدار واقعی گشتن دولت. میزان عدالت باید در کار باشد تا مانع از آن شود که دولت مصالح و منافع پیدا کند و «منافع ملی» یا منافع دولت بمثابه قدرت حاکمان را جانشین حقوق ملی و حاکم بر حقوق انسان و بسا ناقض این حقوق بگرداند. و

ه - میزان عدالت اجتماعی، ما را از جزئی مهم از اجزای جمهوریت آگاه می‌کند که همواره از آن غفلت می‌شود: از آنجا که هیچ حقی نمی‌تواند معارض حق یا حقوق دیگر بگردد، تحقق جمهوریت به رعایت همزمان و با هم حقوق انسان و حقوق ملی است. و

و - با توجه به معنای جمهوریت و مبارزه تاریخی مردم ایران بقصد استقرار ولایت جمهور مردم و تابع ملت گرداندن دولت، مناسب ترین نظام اجتماعی - سیاسی، جامعه باز و تحول پذیر و درخور ترین محتوا و شکل دولت، محتوا و شکل جمهوریت است. با توجه به ترکیب جامعه ملی و ضرورت هرچه بیشتر کردن امکان مشارکت مردم کشور در امور خویش و رهبری دولت، دولت تابع جامعه مدنی، دولت جمهوریت است.

۳- می‌نویسید و می‌پرسید: کوشش در راه برابری زن و مرد و لغو هرگونه تبعیض جنسی یکی از ستونهای تعیین کننده جنبش آزادیخواهی امروز مردم ایران است. نهضت ملی دکتر مصدق در این مورد چیزی نداشت. آیا در آن موقع نمی‌شد در باره برابری حقوق زنان با مردان موضع گیری روشن و قاطعی داشت؟ در پاسخ عرض می‌کنم:

۳/۱- مسئله راه حلی را طلب می‌کرد و می‌کند که ترجمان اصول راهنمای مردم سالاری و حقوق انسان باشند. آن زمان، حکومت مصدق در گیر مشکل اصلی یعنی مستقل کردن دولت بود. بیشترین توان خویش را صرف این مهم می‌کرد. برنامه حکومت خود را اصلاح قانون انتخابات و ملی کردن نفت قرار داده بود. صحبت از این بود که در قانون انتخابات، زنان نیز حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را پیدا کنند. قال و مقال بسیار در گرفت. کودتا تصویب و اجرای قانون جدید انتخابات را ناتمام گذاشت. با وجود این، در جنبش ملی ایران، به یمن شرکت زنان، تابو شکست.

۳/۲ - بنا بر پندار و کردار مصدق، او به تغییر طرز فکر ها، به اشاعه فرهنگ آزادی، بیشتر نقش می داد تا به قانون. از این رو، عمل از راه مردم را روش کرد. این روش، سبب تغییر عمده ای در طرز فکر و رفتار مردم شد. فضای آزادی که حکومت او پدید آورد، این بار، رشد فکری از درون را میسر کرد. افسوس که اثر جریانهای فکری آن زمان در تغییر طرز فکر ها و بدر آمدن زنان از ترسها و وجدان به حقوق خویش و مطالبه این حقوق مطالعه نشده است. جا دارد یادآور شوم که از دوران قاجار، زنان در جنبشهایی نقش پیدا کرده اند که در پیروی از اصول آزادی و استقلال برخاسته اند.

۳/۳ - با وجود این، بسا ضرور بود که الف - زنان با شجاعت بیشتری منزلت و حقوق انسانی خویش را مطالبه می کردند و ب - رهبری نهضت ملی به منزلت و حقوق زنان تمام توجه را می کرد.

بنا بر میزان عدالت، اندازه برخورداری زنان از حقوق انسان و آزادی، محک استقلال و آزادی و رشد هر جامعه ایست. بنا بر این، هرگاه در یافتن فرهنگ آزادی و رشد، بر فضلا یی که زنان را هستند و بر برابری انسانها از زن و مرد در حقوق و منزلت، تأکیدی به تمام می شد، بسا نهضت ملی ایران را از آن توان برخوردار می کرد که در برابر توطئه ها پیروزمندانه بایستد. تجربه کوششها برای ارتقاء منزلت زنان و شناسائی حقوق برابر آنان و برانگیختن مردان بر زندگی بر محور عشق و دوستی و رعایت حقوق را جانشین زندگی بر محور سلطه مرد بر زن کردن، در دوران انقلاب و بخصوص در دوران مرجع انقلاب و مقاومتی که زنان ایران در برابر رژیم کودتا ابراز کردند، این درس را می آموزد که کوشش برای فرهنگ آزادی و جامعه باز و مخالفت قاطع با تبعیض، هر تبعیضی - به این دلیل که تبعیض، ناقض تمامی حقوق انسان است -، کوشش گرانقدری است که می باید ادامه یابد.

۴ - می نویسد و می پرسید: حکومت دکتر مصدق برای پایان دادن به نظام ارباب و رعیتی عملاً گامی برنداشت. آیا این کار در تضعیف حکومت ملی دکتر مصدق در مقابل نیروهای ارتجاعی و قدرت های خارجی تأثیری نداشت؟ آیا نمی شد با حمله به بزرگ مالکی و حمایت از حقوق دهقانان، یعنی اکثریت جمعیت آن روز، آنان را به حمایت از حکومت ملی، به میدان کشید؟ پاسخ عرض می کنم:

۴/۱ - پاسخ دهنده امروز، خود آن روز فعال سیاسی بوده، لذا هرگاه عدالت اجتماعی را میزان سنجش پاسخ خود کند، به شما این طور پاسخ می دهد: الف - مصدق قانون ۲۰ درصد سهم کشاورزان را تصویب کرد. اما دستگاه اداری و دولت ساخت استبدادی می داشت و نتوانست همان قانون را نیز اجرا کند. ب - حکومت مصدق بسا می باید کار را با مردم سالار کردن دستگاه اداری و ارتش آغاز می کرد. در دستگاه قضائی و اداری و نیز در ارتش، با فساد مبارزه کرد اما دستگاهها، مردم سالار نشدند. در دوران مرجع انقلاب ایران، تغییر ساخت اداری و نظامی، بمثابه بخشی از برنامه داخلی کردن دولت و تابع مردم و حقوق مدار کردنش، تجربه شد. آن تجربه، بلحاظ نقش استراتژیک دستگاه اداری - نظامی، بخصوص در جریان تغییر رابطه دولت با ملت، می باید در صدر برنامه بدیل مردم سالار قرار بگیرد.

۴/۲ - در آن دوران، ایران در محاصره اقتصادی بود. اما از لحاظ مواد غذایی «استراتژیک» وابستگی نداشت و به یمن صادرات کشاورزی، تعادل صادرات و واردات، بسود صادرات، برقرار شد. برهم زدن ساخت تولید نمی باید ناقض استقلالی می شد که نهضت ملی در پی واقعیت بخشیدن بدان بود. بنا بر این، برهم زدن ساخت تولید، هرگاه حاصل مجموعه ای از تغییرها نمی شد، می توانست استبدادیان و قدرتهای انگلیس و امریکا را از کودتا نیز بی نیاز کند. زیرا حکومت مصدق، زیر بار کسر بودجه، کمبود مواد غذایی و نبودن ارز برای وارد کردن آنها، ناگزیر از تسلیم و کناره گیری می شد. و کناره گیری او شکستی، صدار فاجعه آمیز تر از کودتای ۲۸ مرداد، می گشت.

۴/۳ - در دوران مرجع انقلاب، قانون جدیدی برای توزیع زمینهای کشاورزی به تصویب رسید. اما تجربه معلوم کرد که اصلاحات ارضی، در تقسیم زمین و جانشین مالک کردن بانک کشاورزی بلحاظ دادن وام، به سامان نمی رسد. وضعیت کنونی حاکی از آنست که جانشین مالک شدن چندین ارباب و کمی درآمدها و... سبب رها شدن روستاها و مهاجرت روستائیان به شهرها و وابستگی مزمن ایران به واردات کشاورزی گشته است. این واقعیت به ما می آموزد تغییر واقعی نظام ارباب - رعیتی در روستاها، در گرو تجدید سازمان تولید کشاورزی به ترتیبی است که هم کشاورز آزادی و حقوق خویش و درآمد کافی از کار را بدست آورد و هم بی نیازی کشور از مواد غذایی «استراتژیک»، حاصل آید. این تجدید سازمان، بنوبه خود نیازمند سازماندهی جامعه شهری و روستائی، بر وفق سازماندهی اقتصادی مستقل و در خدمت انسان است. تجربه ای نیز در این زمینه انجام گرفت و حاصل آن این شد که پس از یک دوران بسیار طولانی تاریخ ایران، در سال ۱۳۵۹، متوسط درآمد خانوارهای شهری و روستائی بر متوسط هزینه این خانوارها فزونی گرفت. برای آنکه آن تجربه پی گرفته شود، مطالعه ها بطور مستمر انجام می گیرند تا برای مشکل و نیز مشکلاتی که دولت بیگانه کنونی می سازد و بر مشکل می افزاید، راه حلها پیدا شوند.

۵ - می نویسد و می پرسید: در دوره حکومت دکتر مصدق، عملاً برنامه ای مشخص و همه جانبه به حمایت از کارگران اتخاذ نشد. اکنون که کارگران و بطور کلی مزدبگیران و حقوق بگیران اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند، آیا می شود با آن شیوه، برای تأسیس دموکراسی مبارزه کرد؟ در پاسخ عرض می کنم:

۵/۱ - حکمی که صادر کرده اید صوری است. «برنامه مشخص و همه جانبه در حمایت از کارگران» چگونه برنامه ای است و بنا بر کدام اصول ساخته می شوند؟ آیا مقصود شما اینست که حکومت مصدق می باید «اقتصادی سوسیالیستی» را بر می گزید و در این اقتصاد، اصل را بر حمایت از کارگران می گذاشت؟ آیا در اقتصاد بازار آزاد، عدالت اجتماعی را حمایت از کارگران، از همه زحمتکشان، تلقی می کرد؟ کدامیک از ایدئولوژیهای که امروز اعتبار از دست داده اند را آن روز باید به اجرا می گذاشت؟ آیا وضع قانون بیمه اجتماعی کار و بالا بردن دستمزدها و امنیت کار کفایت می کرد؟ می بینید که هم آن روز و هم امروز، مسئله کارگران و به قول شما عموم مزد بگیران، مسئله ایست که در چارچوبهای مختلف راه حلهای مختلف پیدا می کند. مصدق نخستین نفر در آن دوران بود که دانست، برنامه مشخص بسود مردم ایران که اکثریت ۹۰ درصدیشان را زحمتکشان تشکیل می دهند، در اساس خود، بیرون بردن ایران از روابط مسلط - زیر سلطه است. جهان امروز که سرمایه داری مسلط پیش خور کردن منابع متعلق به نسلهای آینده و تخریب وسیع نیروهای محرکه و از پیش متعین کردن آینده را، در پوشش «جهانی کردن اقتصاد» از دید بخش

زیر سلطه جهان و استثمار شوندگان بخش مسلط آن، پنهان می کند، مشخص ترین برنامه ها، برنامه بیرون رفتن از روابط مسلط - زیر سلطه به ترتیب زیر است:

۵/۲ - جامعه را باز و تحول پذیر کردن از راه الف - تغییر ساخت دولت و بنیادهای دیگر و تغییر ساخت رابطه دولت و دیگر بنیادهای (نهادهای) جامعه با انسان ایرانی و ب - بکار گرفتن نیروهای محرکه - که کارگر یکی از آنها است - در جامعه و به صفر رساندن صدور و تخریب نیروهای محرکه و ج - جانشین کردن از پیش متعین کردن و پیش خور کردن منابع و نیروهای محرکه با از پیش افزودن بر امکاناتی نسلی آینده و افزودن بر سرمایه و ثروت در اختیار آن نسلی و د - عدالت اجتماعی را میزان گرداندن در توزیع امکان کار و توزیع برابر درآمدها و بنا بر این ، ه - شرکت دادن شرکت کنندگان در تولید، در اداره تولید و و - رشد درازمدتی، بر میزان کرامت انسان (= انسان وسیله نیست ، انسان خود هدف خویش است) ، که در آن، انسان نه وسیله قدرت سرمایه ، که جامعیتش ، هدف رشد است . تفصیل این راه و روش را در دو کتاب، یکی در باب « عدالت اجتماعی » که امیدوارم در آینده نزدیک انتشار پیدا کند و دیگری در باب رشد ، خواهید یافت .

اقتصاد بدون نفت مصدق ، معنای جدیدی که او به ملی شدن نفت و ملی کردن بانکهای شاهنشاهی و استقراری و شیلات بخشید . با بر عهده گرفتن هزینه های نفت ملی شده و متعادل کردن بودجه دولت ، با حمایت از تولید داخلی ، بخصوص از راه توسعه بازار داخلی به یمن حمایتهای گمرکی و توزیع متعادل تر درآمدها و نیز به یمن اتخاذ سیاستهای مالی و پولی ، با وجود تنگدستی آن روز، به این نتایج رسید : الف - دولت در بودجه خود و در سیاستهای داخلی و خارجی خویش تابع ملت شد (= بودجه دولت برداشت مالیات از فعالیتها در اقتصاد داخلی) و ب - اقتصاد داخلی تکیه را از مصرف (= واردات) برداشت و بر تولید گذاشت و ج - از پا در آوردن دولت ملی از راه فشار اقتصادی - بنا بر دو سند - ناممکن گشت . بگوای این نتایج، برنامه اقتصادی او، همه اجزای آن ، بسود زحمتکشان ایران بود . بدیهی است ، شرائط امروز دیگرند و در این شرائط، استقلال اقتصادی اهمیتی بسیار بیشتر جسته است . در این استقلال، انسانها، یعنی صاحبان مغزها و دست ها، هم بمنابره رهبری کنندگان نیروهای محرکه دیگر و هم بمنزله نیروی محرکه، نقش اول را پیدا می کنند . هر اندازه جامعه بازتر، نقش زحمتکشان بیشتر و جامعه بر میزان عدالت اجتماعی منطبق تر

۶ - می نویسد و می پرسد : حکومت ملی مصدق عملاً به حقوق ملیتهای محروم ایران که حتی حق نداشتند به زبان مادری خود آموزش ببینند ، بی تفاوت بود . آیا امروزه می شود بدون دموکراتیزه کردن رابطه ملیتهای مختلف ایران ، به تأسیس دموکراسی کمک کرد ؟ چه طرحهایی را در این زمینه لازم می دانید ؟ در پاسخ عرض می کنم :

۶/۱ - مصدق با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی حکومت رزم آراء بشدت مخالفت کرد و آن را توطئه ای برای تجزیه ایران شمرد .

۶/۲ - غیر از برانگیختن قاسم خان بختیاری به یاغی گری ، بقصد ساقط کردن حکومت مصدق، از برنامه های کودتا، یکی به شورش کشاندن اقوامی بود - که شما آنها را « ملیت » خوانده اید ، بدون این که معلوم کنید ملیت بنا بر کدام تعریف ، تعریف استالین یا تعریفی دیگر ؟ بهر حال ، کار اول بیرون آمدن از ابهام و شفاف کردن تعریف است - . بنا بر اسناد سفارت امریکا، از جمله طرحهایی که برای مهار کردن انقلاب و باز گرداندن دولت به ساخت استبداد وابسته ریخته شده بودند، یکی برانگیختن قوما و ایلهها به شورش بود . و باز، ارتباط با رژیم صدام و « جنگ افروزی » از زمینه سازیهای تجاوز عراق به ایران و بازگشت تمایل به استبداد تمرکز طلب گشت .

۶/۳ - تجربه انقلاب مشروطیت هم با مشکل همیشگی تاریخ ایران روبرو شد . توضیح این که خودکامگی خانهای اقوام ، جای جای ایران را گرفتار خودکامگی زورگویان محلی و عامل حضور قوای روس در شمال و پلیس جنوب (انگلیس) در جنوب کشور شد و کار را به استبداد تمرکز طلب رضا خانی کشاند .

بدین قرار، مشکل یک سویه نیست و دو سویه است . قومهای ایرانی نیز می باید فرهنگ آزادی بجویند و اجازه ندهند وابسته ها عامل آنها بر ضد استقلال و بسا موجودیت ایران شوند . این مشکل بر اساس اصول راهنمای مردم سالاری قابل حل است :

* بنا بر مردم سالاری ، همه ایرانیان از حقوق یکسان برخوردار هستند . و بنا بر اصل آزادی، هر کس یک رأی دارد و تبعیضها ملغی هستند . هم تبعیض به زبان این یا آن قوم و هم تبعیض بسود این یا آن قوم . در حقیقت،

* بر سه اصل اشتراک در وطن و حقوق ملی و حقوق انسان و اختلاف در هویت و حقوق قومی و اصل دوستی و همکاری ، از جمله همکاری از رهگذر جمهوریت با تعریفی که از آن شد ، مشکل قابل حل می شود :

۱ - هرگاه ، با توجه به موقعیت ایران در منطقه و جهان و سابقه تاریخی، اصل استقلال در معنای منع مراجعه به قدرت خارجی در حل مسائل داخلی، خدشه نپذیرد و غفلت از حق تعیین سر نوشت وطن ما و مطلق کردن حق تعیین سر نوشت این و آن قوم جواز جدائی طلبی از راه مراجعه به قدرت خارجی نشود . استواری مردم کشور بر اصل استقلال و تمامیت ارضی و استواری تمایلهای مردم سالار در دست رد زدن بر سینه هر گروه و هر کس که مداخله قدرت خارجی را در امور داخلی مطالبه کند و بخصوص خودداری گروههایی که حقوق قومی را انگیزه فعالیت خود کرده اند ، از مراجعه به قدرت و در فعالیتهای خویش ، تجربه های تلخ تاریخ ایران را مد نظر کردن و با مردم سالارها همکاری کردن در جلوگیری از تکرار تجربه و سر برداشتن دیو استبداد تمرکز طلب ، عملی تعیین کننده است در حل مشکل از درون و موافق مردم سالاری .

۲ - هرگاه حقوق ملی و حقوق قومی ، جای خود را به « منافع » طرفهای درگیر ندهد و مشکل بر اساس تعادل قوا - که بخواهی نخواهی پای قدرتهای خارجی را بمیان می آورد، بخصوص در این مرحله از تحول روابط بین المللی که دولتهای ضعیف مرکزی، شرط ماندن جامعه های ما در روابط سلطه گر - زیر سلطه گشته است - راه حل نطلبد . در حقیقت، هرگاه همگان حقوق ملی و حقوق قومی را که تعریفهای روشن دارند ، رعایت کنند ، هیچگاه میان این دو مجموعه حقوق تعارض بروز نمی کنند .

۷- می نویسد و می پرسید: حکومت ملی دکتر مصدق مسلماً یکی از پیشگامان مبارزه علیه استعمار نو در جهان بود. او به قول خودش « برای حل مسئله نفت آمده بود » و « پنجه در پنجه استعمار انگلیس » انداخت. امروزه چگونه می توان جهت گیری تاریخی آن حکومت ملی و طرح های ضد استعماریش را در مبارزه با امپریالیسم ادامه داد؟ در پاسخ عرض می کنم،

۷/۱- مصدق نظریه امپریالیسم را با تعریفی که لنین می کند، قبول نداشت. به ترتیبی که توضیح دادم، درک او از روابط سلطه گر- زیر سلطه، صحیح تر و دقیق تر بود. تجربه نیز می گوید تحول سرمایه داری جهانی به ترتیبی که لنین می پنداشت، انجام نگرفت. مصدق موازنه منفی را اصل راهنمای سیاست خارجی می شناخت. آن اصل را می باید اصل راهنما کرد برای الف- بیرون رفتن از روابط سلطه گر- زیر سلطه و تأمین استقلال و در همان حال تأمین تعاون ملتها ب- برای دست یافتن به سیاستی جهانی، به معنای استقرار نظام مردم سالار در مقیاس جهان به قصد نجات محیط زیست از مرگ، تأمین زندگی ملتها در صلح و رشد بر میزان عدالت و ج- بخصوص مهار ماوراء ملی ها که نه تنها بر جهان سلطه جسته اند، که دارند آینده دور انسانیت را نیز از هم اکنون متعین می کنند و به مهار خویش در می آورند. با مهار ماوراء ملی ها، جامعه جهانی در قلمرو رشد، به دو مهم توانا می شود: ۱- جلوگیری از تخریب نیروهای محرکه که در جهان امروز ابعادی یافته است که بزرگیشان سرسام آور است. ۲- بر میزان عدالت اجتماعی، بکار انداختن نیروهای محرکه در رشد متعادل جامعه ها و عمران طبیعت.

۷/۲- استقلال در هر ۵ معنای خود، بکار هدفهائی می آیند که در بند (۷/۱) مشخص شدند:

* استقلال تنها در رابطه با قدرت های خارجی نیست که معنی و تعریف پیدا می کند، نخست در رابطه با خویشتن است که معنی پیدا می کند: استقلال قائم به خود بودن، سر پای خود ایستادن و توانائی است. بدون این توانائی، هیچ انسانی آزاد نیست و بدون آزادی انسان، هیچ ملتی توانائی ملی ندارد و بنا بر این استقلال ندارد، فرهنگ ندارد، هویت ندارد و رشد نمی کند. بدین قرار، استقلال بر اصل موازنه عدمی، باز یافتن حق و توان ساختن هویتی از راه خلق فرهنگ آزادی و یافتن مدار باز با بقیت جهان و برخوردار شدن از جریان آزاد اندیشه ها و اطلاع ها و دانشها و فنون است. این توانائی بدست نمی آید مگر به

* استقلال بمعنای بیرون رفتن از روابط مسلط- زیر سلطه با کشورهای دیگر و بنا گذاشتن رابطه با جامعه دیگر بر میزان حقوق انسان و حقوق ملی: ملتی که در روابط مسلط- زیر سلطه نمی زید و حقوق ملی خویش را پاس می دارد، دولتش نسبت به او، بطور روز افزون بیگانه و خارجی و زورگو و بحران و مسئله ساز و ترس گستر و فاسد و فساد پرور و... نمی شود. و دولتی که حقوق مدار و نماینده جامعه آزاد و مستقل در معانی پنجگانه است، بجای مسابقه با کشورهائی که جو خشونت را در جهان سنگین می کنند، که محیط زیست را آلوده می کنند، که تجاوز به حقوق ملتهای دیگر را روش می کنند و بدین جنایت عنوان دفاع از « منافع ملی » نیز می دهند!، استقرار روابط ملتها بر محور حقوق ملی و حقوق انسان و تخریب نشدن نیروهای محرکه و محیط زیست را، روش و هدف می کند. وقتی پای تسلیحات اتمی بمیان می آید، وقتی پای تولید و عرضه بی حساب نفت بمیان می آید، وقتی پای آلودن محیط زیست بمیان می آید، وقتی ... این امور را نقض حقوق ملی خویش می شمارد و برای مبارزه با تسلیحات اتمی، برای اقتصاد جهانی سالم در خدمت انسان، برای محیط زیست سالم، برای ... در مقایس جهان، قیام می کند.

* استقلال، داشتن محیط زیست اجتماعی و طبیعی یا امکان زیست در رشد و آزادی است. هر اندازه میزان عدالت اجتماعی کارآتر، استقلال جامعه در این معنی بیشتر. هر اندازه استقلالش بیشتر، توان تولید نیروهای محرکه اش بیشتر. هر اندازه توان تولید نیروهای محرکه اش بیشتر و این نیروها در درون جامعه ملی فعال تر، نظام اجتماعی باز تر. هر اندازه نظام اجتماعی جامعه بازتر، نابرابریهای خشونت زا کمتر و آزادی انسان ها بیشتر و رشدشان شتاب گیر تر.

* کشور مستقل کشوری است که جمهور مردمش بر چند و چون اداره امور خویش، حاکمیت داشته باشد و این حاکمیت را هیچ قدرت خارجی تهدید و تحدید نکند. استقلال در این معنی نیز از آزادی جدائی ناپذیر است. از آزادی در این معنی که در درون مرزهای وطن، ولایت و حاکمیت از آن جمهور مردم است و هیچ شخص و گروه و مقامی محدود کننده این ولایت نیست.

* استقلال در چهار معنی بالا ربط مستقیم پیدا می کند با استقلال در این معنی: مردم سالاری نیاز به استقلال دارد در این معنی که هیچ قدرت خارجی شریک ملت ایران در ولایت بر خود نیست (تن ندادن به « حاکمیت محدود برژنفی » و « جنگ پیشگیرانه » و « مأموریت استقرار مردم سالاری » بوش). بدین قرار، مراجعه مستقیم یا غیر مستقیم به قدرت خارجی در امور داخلی، خواه از سوی دولت و چه از سوی گروه های سیاسی یا افراد، ناقض استقلال کشور در هر پنج معنای آن و مانع برخورداری اعضای جامعه از آزادیها و حقوق فردی و جمعی خویش است. محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی، رایج ترین شیوه نقض استقلال در جهان امروز و بیشتر از هر جای دیگر، در کشور ما است: هر گفتار و کردار مخالف استبداد مافیاهای نظامی- مالی، الف، تحریک، دستور و... امریکا است. مافیاهای نظامی- مالی، با محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی، توان ملی، حاکمیت ملی انسان ایرانی را از او ستانده و محیط اجتماعی و طبیعی زندگی او را تنگنائی تاریک و خفقان آور کرده اند.

از آنجا که این گروه های قدرت طلب جامعه زیر سلطه هستند که به قدرت خارجی روی می آورند (هم اکنون زورپرستهای وابسته از امریکا می خواهند دولت را از دست مافیاهای پدر آورند و به آنها بسپارند)، از رهگذر استواری بر اصل استقلال، در این معنی و چهار معنای پیشین است که بدیل مردم سالار واقعیت می یابد، مردم از لباس ترس و بی اعتمادی بدر می آیند و اعتماد به نفس می جویند.

و ایرانیان با مغتنم شمردن فرصتی که تحول جهان و توانائیهایشان پدید آورده است، استقلال و آزادی می یابند و راه رشد بر میزان داد و وداد را در پیش می گیرند.

شادیا و کامیابیهای شما روز افزون!

ابوالحسن بنی صدر

۴ دی ۸۴